امیرحسین خنجی www.irantarikh.com

احیای فکر دینی در ایران ، و مانی

ظهور مانی

درتعقیب اقدامات دینگسترانهٔ اردشیر پاپکان و درراه اجرای برنامهٔ همه‌گیرکردن دین مزدایَسنی درمیان اقشار وآحاد مردم کشور، مؤبدان با برخورداری ازحمایت همه‌جانبهٔ سیاسی و مالی دستگاههای دولتی در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیتهای دامنه‌داری را درراه تبلیغ دین و مبارزه با کژیها و مفاسد اجتماعی به راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به دین و جنب و جوش ناشی ازآن در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. در هر شهر و روستائی آتشکده‌ئی برپاشد و هیربدانی به خدمت آنها گمارده شدند که مبلغ آئین مزدایَسنی بودند. درخانهٔ هر ایرانی در هرشهر و هر روستا یک آتشکدهٔ کوچک خانوادگی دائر بود و همهٔ افراد خانواده‌ها همه روزه خدا را پنج نوبت ستایش میکردند.

درکنار فعالیتهای گستردهٔ مؤبدان برای همه‌گیر کردن آئین زرتشت و ترویج مراسم عبادی، در خارج ازحوزهٔ فقاهت رسمی نیز کسانی با نیت ایجاد یک دین همه‌گیر اقداماتی درراه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک آئین همه‌پسند و مورد قبول اقوام غیر زرتشتی ساکن در نواحی پیرامونی کشور به عمل آوردند. **مانی** بارزترین چهرهٔ تاریخی در این زمینه شد.

مانی (متولد سال ۲۱۵ م) از یک خانوادهٔ همدانی مقیم یکی از روستاهای کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) بود که روایتهای سنتی نسبش را به حکومتگران پارتی میرسانند. پدرش فاتک مردی تحصیلکرده بود که به نوشتهٔ ابن‌الندیم[۱] در تیسپون میزیست و تحت تأثیر افکار نوین فیلسوفان و حکمای ماندائی و غنوصی قرار داشت.[۲] او به روایتی در اواخر عمرش به دشتمیشان (در خوزستان)

۱- الفهرست، ۵۰۸ .

۲- ماندا یک عبارت آرامی به معنای عرفان (شناخت قلبی خدا و حقیقت) است. این مکتب در اوائل قرن اول مسیحی توسط متفکران کلدانی در حوالی بابل شکل گرفت و به زودی در میان متفکران دینگرای یونانی جا باز کرد. غنوص (Gnosis) یک عبارت یونانی به معنای اشراق (شناخت مبتنی برالهام) و ترجمهٔ «ماندا» است. این مکتب اساسا در حران و براساس افکار زاهدانه و صوفیانهٔ کلدانیها شکل گرفت و یونانیان مهاجر به اسکندریه و حران به آن غنا بخشیدند. صابئین پیروان مکتب عرفانی تحول‌یافتهٔ کلده و بابل بودند که ریشه در نجوم بابلی و ستاره‌پرستی کهن داشتند و نوعی توحید زهدگرایانه را به وجود آورده بودند. هرسه این مکتبها چون اساسا در کلده شکل گرفتند، از جهات مختلفی با یکدیگر

رفته به فرقهٔ دینی مُغتَسِله پیوست و در همانجا ماندگار شد.[۱] مانی نزد حکمای حران و نصیبین تحصیل کرد و افکار زهدگرایانه و دنیاگریزانهٔ ماندائیها و غنوصی‌ها بر روح او تأثیر بسیار نهاد؛ و چون از کودکی تحت تأثیر شدید داستانهای دینی مغتسلهٔ خوزستان و عراق بود، چنان به ذهن خود تلقین کرده بود که جهان به یک پیامبر نوین نیاز دارد. تحت تأثیر همین خودتلقینی، در سنین نوجوانی احساس میکرد که آن پیامبری که جهان در انتظارش نشسته است او است. او چنان غرق تفکر در این زمینه بود که یکبار فرشتهٔ وحی که **توأم** نامیده میشد را دید و آوازش را شنید که به او میگفت: «خویشتن را پاکیزه بدار و از شهوتها و امیال نفسانی دوری گزین». سپس درحوالی **۲٤** سالگیش همان فرشته بر او ظاهر شد وگفت که پروردگار روانبخشْ ویرا (فرشته را) مأمور کرده است تا به او ابلاغ کند که هنگام آنست که برای تبلیغ دین نوین به پا خیزد و راه رستگاری را به مردم نشان دهد.[۲]

به‌هرحال، مانی درسال **۲۳۹**م به فکر ایجاد تحولی عظیم در دین ایرانی افتاد و عقائد درونیش را به رشتهٔ تحریر درآورد و درعراق و خوزستان برای آن به تبلیغ پرداخت. بنظر میرسد که تا سال **۲٤۱** که اردشیر پاپکان درگذشت، مانی از یک شخصیت والا و نفوذ چشمگیری برخوردار بوده است؛ زیرا در مراسم تاجگذاری شاپور که درهمین سال انجام شد بعنوان یک شخصیت بلندپایهٔ دینی شرکت کرد، وگویا هم او بود که تاج شاهنشاهی را برسر شاپور نهاد. این قضیه معلوم میدارد که مانی از یک خاندان صاحبنام از مغان بوده است. او به قصد تأثیرگذاری بر افکار شاپور تعالیم مدونش را درکتابی با عنوان **شاپورگان** به شاپور تقدیم کرد و توانست شاپور را که مردی آزاداندیش و دیندار بود متوجه اهمیت افکار خودش سازد و زمینهٔ فعالیتهای بیشتر تبلیغیش را فراهم سازد. از این سال مانی عملا در زمرهٔ یکی از مؤبدان بلندپایه در نظر مردم جلوه کرد که حمایت شاهنشاه را با خودش دارد. او با برخورداری ازهمین موقعیتْ فعالیتهای تبلیغیش را در عراق و خوزستان گسترش داد. ازآنجا که اقوام آرامی و خوزی‌ها به تأثیر از مبلغان مذهب مغتسله (پیران یک پیامبر محلی به نام یوهانس) ازمدتها

اشتراک و شباهت داشتند. در هرسه این مکتبها میتوان رد پای تعالیم عرفانی زرتشت را یافت و ادعا کرد که اینها تحت تأثیر دین ایرانی در خاورمیانه و در منطقهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی شکل گرفته‌اند. یعنی در حقیقتْ تأثیری که تعالیم عرفانی زرتشت بر اذهان کلدانیهای اندیشمند نهاده بود، آنها را به تدریج از افکار دینی کهن عراق دور ساخته به تفکر نوینی سوق داده بود که- سرانجام- این مکتبها از آن بیرون آمد. مغتسله فرقه‌ئی از ماندائیها بودند که گویا از یک پیامبر آرامی‌تبار به نام «یوهانس» (یونس/ یحیی) پیروی میکردند، و پیامبرشان به آنها وعده داده بود که به زودی پیامبر دیگری ظهور خواهد کرد وسلطنت را به دست خواهد گرفت وجهان را پر از عدل وداد خواهد ساخت. همین انتظار ظهور سبب شد که بخشهائی از مغتسله و ماندائیها از اواخر قرن دوم میلادی به بعد جذب تبلیغات مبلغان مسیحی شوند و به دین مسیح درآیند.

۱- الفهرست، ۵۰۸ .

۲- همان .

پیشتر درانتظار پیامبر نوظهوری بودند، مانی درمیان این اقوام پیروان بسیاری به دست آورد.

چند سال بعد موبدی به نام **کرتیر** به منصب ریاست دستگاه دینی کشور رسید. ما مؤبد کرتیر را ازراه سنگنبشتهٔ خودش میشناسیم. او در اواخر سلطنت شاپور اول و سپس در عهد هرمز اول و بهرام اول و بهرام دوم سِمَتِ مؤبدان مؤبد ایران را داشت، و از نفوذ و قدرت بسیار زیادی برخوردار بود، تا جائی که شرح اقدامات دینگسترانه‌اش را درکتیبهٔ نقش رستم نگاشته و درآن راجع به اقداماتی که در جهت سرکوب دینی پیروان عقائد غیر زرتشتی به عمل آورده داد سخن داده است. این مؤبد که بنا به آنچه در کتیبه‌اش ذکر کرده تا پیش از آن ادارهٔ امور مدارس دینی کشور را در دست داشته، مردی بسیار متعصب و انحصارگرا بود، و به جز یک برداشت خاص از دین مزدایَسنی با هیچ عقیدهٔ دیگری سر سازگاری نداشت. او شاپور را بر آن داشت که یک جلسهٔ مناظره تشکیل دهد و مانی را حاضر آورد تا برسر عقائدش با وی بحث کند. یعقوبی به اختصار مینویسد که مؤبدان مؤبد در این جلسه بطلان عقائد مانی را به اثبات رساند؛ و مانی چون جان خود را در خطر دید از ایران گریخت.[1]

مانی در حوالی سال **۲۵۱**م به سغد و ترکستان سفر کرد و در آن نواحی به فعالیت ادامه داد. او از این نواحی شاگردان طراز اولش را به سوریه، آسیای صغیر، شرق بالکان و مصر فرستاد؛ و ازآن پس برای بیش از ۲۰ سال به فعالیتهای تبلیغیش ادامه داد. درآن مناطق بعلت آنکه تعالیم بودا نوعی زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود، زمینه برای پذیرش تعالیم مانی فراهم بود و مانی موفق شد که پیروان بسیاری بخصوص در ترکستان چین به دست آورَد.

درسال **۲۷۳** که شاپور درگذشت و **هرمز اول** به سلطنت رسید مانی به ایران برگشت. هرمز در حیات پدرش شهریار کابل و پشاور بود و «کوشانشاه» لقب داشت.[2] او مثل پدرش آزاداندیش و مردم‌دوست بود و سیاست آزادی دینی را دنبال کرد. درتعقیب همین سیاست، او مانی را به پایتخت فراخواند ومورد حمایت قرار داد. شاید او فکر میکرد که تعالیم مانی که تلفیق همهٔ ادیان درون مرزهای کشور بود، میتواند در تحکیم وحدت ملی کمک کند و اساس سلطنت را مستحکم سازد. بعلاوه منطقهٔ فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به منطقهٔ حاکمیت هرمز نزدیک بود و بی‌شک هرمز هم به دور از تأثیر عقائد مانی نبوده است.

ولی ازآنجا که عقائد و افکار مانی موافق طبع مغان زرتشتی نبود، بخصوص که سرسخت‌ترین دشمن مانی یعنی کرتیر دررأس دستگاه دینی و قضائی کشور قرار داشت، حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه‌های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام مواجه شد که به

۱- تاریخ یعقوبی، ۱ / ۱۶۱.

۲- ناحیهٔ قندهار ودرهٔ کابل و پشاور، تا کویته را کوشان، و شهریارش را کوشانشاه میگفتند.

یاری بخشی از سپهداران کشور و با برخورداری از حمایت مغ‌ها خواستار سلطنت برای خودش شد. رقابت دو برادر سر انجام در سال ۲۷٤ به از میان رفتن هرمز انجامید و بهرام به سلطنت نشست.

در عهد یکسال و نیمهٔ **بهرام اول** مبارزهٔ علنی دستگاه فقاهت زرتشتی با آئین مانی آغاز شد، و این مبارزه از حمایت دربار برخوردار گردید. چون مانی از یک خاندان متنفذ بود و ظاهرا پیروان بسیاری در میان ایرانیان داشت، دستگیری و قتل او میتوانست عواقب ناخوشایندی را برای دربار بهرام اول درپی داشته باشد. برای نابودسازی مانی یک جلسهٔ مناظره با شرکت بلندپایه‌ترین مؤبدان در دربار تشکیل شد و از مانی خواسته شد که ازآئین و ادعاهای خویش دفاع کند. در این مجمع که دادگاه ویژهٔ روحانیت بود فقهای زرتشتی با دلائل قطعی ارتداد وکفر مانی را به اثبات رساندند و فتوای بازداشت اورا صادر کردند. مانی پس از صدور این فتوا به فرمان شاه بازداشت و زندانی شد. طبق سنتی که- به روایت تنسر- درآئین زرتشتی وجود داشت، کسی که از دین برمیگشت و مرتد میشد میبایست او را به زندان افکنند و یکسال به او مهلت دهند و با موعظه و دلائل شرعی او را با حقانیت دین مزدایَسنا آشنا سازند و به او امکان دهند تا توبه کند و به دین حق برگردد.[1] احتمال دارد که مانی را برطبق این حکم شرعی حوالی یکسال در زندان نگاه داشته در این مدت ویرا تحت فشار قرار داده باشند تا توبه کند و ازخطاهای گذشته دست بشوید. ولی مانی دراثر خودتلقینیهای درازمدتی که از اوان کودکیش آغاز شده بود خویشتن را واقعا پیامبر خدا میدانست و به حقانیت راه خویش مؤمن بود، و به همین سبب بر درستی عقائدش پای فشرد و نه تنها تن به توبه نداد بلکه- چه بسا- از مؤبدان که میکوشیدند ویرا توبه داده به «دین خدائی» خودشان درآورند میخواست که دین او را قبول کنند و از او اطاعت نمایند تا خدا از همه‌شان خشنود گردد.

اینکه پس از دستگیری و حبس مانی چه برسر او آمد گزارش درستی درکتابهای تاریخی در دست نیست. آنچه مسلم است آنکه او در سال ۲۷٦ اعدام شد. یک روایت که بیشتر عمومیت دارد میگوید که پوست او را برکندند و از کاه انباشتند و برسر دروازهٔ شهر گندیشاپور آویختند. ابن‌الندیم در یک روایتی مینویسد که مانی را در زمان بهرام پور شاپور اعدام کردند، و پس از اعدامش جسدش را به دونیم کردند، و هر نیمه‌اش را برسر یکی از دروازه‌های گندیشاپور آویختند. وی روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» ذکر میکند، و سپس میافزاید که در این مورد که مانی را به دار آویختند شکی وجود ندارد.[2]

۱- تاریخ طبرستان، ص ۲۲. نامهٔ تنسر به پادشاه طبرستان در زمان اردشیر پاپکان؛ به روایت روزبه ابن مقفع.

۲- الفهرست، ۵۱۷- ۵۱۸ .

تعالیم مانی

از آنجا که مانی در منطقه‌ئی آرامی‌نشین در عراق میزیست که آئین مسیحیت در آن انتشار یافته بود، و خود او نیز از کودکیش تحت تأثیر بخشهائی از تعالیم ماندائیها بود که وارد مسیحیت شد؛ وی از آغاز کارش با تصریح به اینکه دو دین زرتشت و مسیح ادیان آسمانی‌اند صراحتا اعلام داشت که فرستادهٔ خدا و خاتم نبوت زرتشت و مسیح است و از طرف خدا مأموریت دارد که این دو دین را متحول سازد و دین نوینی را که مجموعهٔ تعالیم این دو دین الهی است ترویج کند. از زمانی که از عراق تبعید شد یا هجرت کرد و به شرق کشور و سپس به ترکستان چین رفت، تحت تأثیر عقاید بودائی قرار گرفت و بسیاری از تعالیم بودا را نیز در عقیده‌اش وارد کرد. ازاین به بعد تعالیم او آمیزه و تلفیقی بود از همهٔ ادیان موجود دردرون مرزهای ایران، از عرفان زرتشت گرفته تا تثلیث مسیحیت و تناسخ بودائی و زهد ماندائی. او با تشکیل چنین دینی برآن بود که ادیان درون مرزهای ایران را وحدت بخشد و چنددستگی عقیدتی را از میان ببرد و دینی همه‌گیر را در ایران رواج دهد.

اساس تعالیم مانی – همچون مغتسله و مسیحیان و ماندائی‌ها – بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به جهان با یک دید بدبینانه مینگریست بنا شده بود. تعالیم او انسان را به انزواگرائی و بی‌توجهی به امور جهان سوق میداد و به موجودی بی‌خاصیت مبدل میکرد که جهان را به دنیاخواهان وامیگذاشت تا خود در دنیای اوهام صوفیانه ازدنیا دست بشوید و درخوابی بیدارنشدنی بزید و به گمان خود، با دست شستن از دنیا آخرت را برای خودش تضمین کند.

مانی – با تأثیرپذیری از زروانی‌ها – عقیده داشت که حاکمیت جهان دردست دونیروی خیر و شر است که هردو قائم به ذاتند و از ازل وجود داشته‌اند؛ این دو نیرو – یکی نور و دیگری ظلمت – در ازل دو دنیای جداگانه داشتند؛ جایگاه اولی درآسمان و جایگاه دومی در زیر زمین بود؛ ولی درزمانی شر و ظلمت برنور چیره شد و دنیای او با دنیای نور درآمیخت و چونکه نور نمیتوانست وجود ظلمت را برتابد، ازآن زمان ستیز خیر و شر آغاز شد. خیر و نور که تجلی ذات حق بود میل نداشت که شر و تاریکی برجهان حاکم شود وجهان را به تباهی بکشاند؛ ازاینرو دست به‌کار ستیزه با او شد؛ ولی این دومی نیز ابزار ستیزه برای خودش آفرید و دربرابر نور صف آراست، و بدینترتیب ستیز پایان‌ناپذیر خیر و شر آغاز شد. در ازل جهان روشنائی و زیبائی که جهان ملکوت و جهان محبت و عدالت و خیر بود ازآنِ **زروان** بود؛ و جهان ماده که جهان تاریکی و زشتی و جهان دیوان و رذیلتها و بدیها بود ازآن **شیطان** بود. اما چون جهان شیطان با جهان زروان درهم آمیخت، روح انسان که تجلی ذات حق است درکالبد مادی تن که متعلق به جهان شیطان است حلول کرده زندانی شد. ازآن هنگام انسان در این

جهانِ مبتنی برتضاد خیروشر، مجموعهٔ هردوضد گردید؛ یعنی ازطرفی دارای روحی بود آسمانی و متعلق به جهان ملکوت، و از طرف دیگر دارای جسمی بود مادی و متعلق به جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و با گرایشهای شیطانی.

آنچه ازعقیدهٔ مانی برمیآمد آنکه انسانِ مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که ایندو به هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت. در اینجا تناقض آشکاری در عقیدهٔ مانی وجود دارد، وآن اینکه او ازیکطرف وعدهٔ زندگی سعادتمندانه دراین جهان به انسان میدهد، و میگوید که وقتی انسان از تعلقات مادی رها شود به این سعادت دست خواهد یافت؛ و از طرف دیگر، انسان فقط زمانی میتواند به سعادت برسد که از زندانِ مادی تن رها شده باشد، یعنی دیگر به شکل مادی فعلی نباشد؛ بعبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز میشود. این موضوعی بود که مانی حل‌ناشده باقی گذاشت، تا قرنها پس ازاو تَصَوُّفِ بصره بیاید و تصریح کند که در این دنیا هیچ سعادتی را نمیتوان برای انسان امید داشت. اما آن جنبه از تعالیم او که مبلغ نیستی بود، آن بود که او پیروانش را به گریز از همسرگزینی تشویق میکرد، و به این وسیله راه را برای انقراض نسل بشر هموار می‌ساخت.

آفریدگان شیطان به گفتهٔ مانی در باده و در زن وگوشت کمین کردند تا هرگاه یک انسانی باده بنوشد یا با زنی همخوابی کند یا گوشت حیوان بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به فساد و دشمنی با خدا برانند و به سوی عالم شر و ظلمات بکشانند و به عذاب جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که شیطان برای فاسد کردن روح بشر آفرید **آز** (حرص و دنیاطلبی) بود. **آز** میتوانست همراه تمام اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. **آز** در تمام ذرات ماده وجود داشت و همینکه کسی به یکی از مادیات دنیائی علاقمند میشد بی‌درنگ لشکر **آز** ازآن ماده وارد کالبدش میشد و اورا وسوسه و مفتون میکرد و وامیداشت که برای حصول آن چیز مادی دست به کارهای ناشایسته بزند و به سپاه شیطان بپیوندد.

مانی تعلیم میداد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهریمن دوری جوید، دزدی نکند، دروغ نگوید، باده ننوشد، بخل نورزد، دستش را به خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به سحر و جادو متوسل نگردد. دیگر وظیفهٔ انسان در تعالیم مانی آن بود که با کارهای پسندیده لشکر شیطان را ازخود براند، و روح خود را بپالاید و ذرات ظلمت را از خود دور کند و چنان کند که نور خالص شود و شایستهٔ انتقال به جهانِ نور و لذات ابدی که جهان **زروان** است شود. زروان در تعالیم مانی عالَمِ مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، وکسیکه مؤمن و پارسا و دنیاگریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می‌یافت و نور خالص میشد و میتوانست به این عالم جاودانه انتقال یابد. چون سپاه اهریمن در باده و زن و گوشت و اشیای هوس‌انگیز وجود داشتند، وظیفهٔ انسان پرهیز از

زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت حیوانات بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی درکالبد مادی تلقی میشدند به‌کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته میشدند درحد نیازشان ازآنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسهٔ دیو آز برآنها اثر نگذارد وآزمند نسازد. کسانیکه در این زندگی نمیتوانستند از متاع دنیا چشم‌پوشی کنند اما به دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشتند، در زندگی بعدی‌شان طاهر به دنیا میآمدند و آنگاه هوس متاع دنیائی را در دل نداشتند و میتوانستند پالوده و روحانی شوند و شایستهٔ انتقال به عالم زروان و ملکوت آسمان گردند.[۱]

مانی اساس عقیده به پالایش روح و آمادگی برای انتقال به عالم زروان را از تعالیم بودا گرفته بود، و میگفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را بپالاید و نورانی سازد و آنگاه به ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. نحوهٔ پیمودن طریق کمال نزد مانی با تعالیم زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسیکه در زندگیش موفق به تزکیهٔ نفس و پیمودن مراتب کمال نشود، وقتی دوران عمرش به سر رسید روحش دوباره درکالبد دیگری به دنیا برمیگردد تا به راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است در اثر آنکه در زندگیش راه شیطان را درپیش گیرد بارها به دنیا بازگردد و هربار مراتبی از درجات کمال یا سقوط را طی کند. کسیکه در این زندگی بکوشد که در حد توانش از ماده و شر دوری جوید در زندگی آینده‌اش یک انسان روحانی به دنیا میآید و برای صعود به ملکوت اعلی آمادگی می‌یابد. شخصی برای آنکه به مرحلهٔ کمال مطلق برسد ممکن است بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به این دنیا بیاید و از دنیا برود و هربار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرا میرسد که همهٔ انسانهای روی زمین این مراتب و مراحل را گذرانده به کمال رسیده‌اند، و آنزمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدائی جهان خدا ازجهان شیطان است. با این تعبیر، دوران سعادت بشری- در تعالیم مانی- زمانی آغاز میشود که هیچ فردِ بشری در این دنیا وجود نداشته باشد.

بدون تردید این جنبه ازعقیده به تناسخ را مانی در سفرهایش به کابلستان و چین از پیروان بودا گرفته بود تا به برخی از چرائیها که دررابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او میدید که برخی از انسانها درمحیطی پیدا میشوند و پرورش میيابند که همیشه دررنج و محنتند، و برخی دیگر درمحیطی رشد میکنند که همیشه درناز و نعمتند. شاید او به دنبال یافتن پاسخی به این پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ وآیا انسانها در این سرنوشت دخالتی دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا چنانکه مغتسله و

۱- الفهرست، ۵۰۹ - ۵۱۸ . الملل والنحل، ۲ / ۲۶۹-۲۷۳. کریستنسن: ۲۷۳ به بعد.

مسیحیان میگفتند مُقَدَّر ازپیش تعیین‌شده است که درآسمانها نوشته میشود؟ او پاسخش را نزد پیروان بودا یافت وآنرا قبول کرد. تناسخ در آئینهای هند یک عقیدهٔ کهن بود و بودا نیز آنرا تبلیغ کرده بود. بنا براین عقیده، انسان بارها و بارها به دنیا میآید و از دنیا میرود و در این زندگیها مسیر کمال را طی میکند تا به کمالِ مطلق و «نیروانا» برسد و به روح خالص مبدل گردد. نحوهٔ زیست او از لذت و درد و خوشبختی و بدبختی نیز بازتاب زندگی او درمرحلهٔ گذشته است وآنچه او اکنون درآنست خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. مانی این عقیده را گرفته بطور بسیار ناقصی تبلیغ کرد.

مانی ازهرکدام ازآئینهای خاورمیانه وآسیای میانه چیزهائی بطور ناقص گرفت وکوشید که با تلفیق آنها دین نوینی بسازد که به گمان او میتوانست سعادت بشر را تأمین کند. بیشترین تأثیرپذیری او از مغتسله و صابئین بود و به‌همین علت بخش اعظم تعالیم اورا عقاید این فرقه بویژه زهد و دنیاگریزی شدید صابئین تشکیل میداد؛ و به همان اندازه که مغتسله از یهودان اکراه داشتند او نیز با آئین یهود مخالف بود تا جائی که موسا را پیامبر واقعی نمیدانست.

عقیده به دونیروی خیر و شر را مانی از تعالیم زرتشت اقتباس کرده بود، منتها بصورتی بسیار ناقصتر از آنچه درگاتا مطرح شده بود. درگاتا خیر و شر دوگوهرند که با انسان زاده شده و همراه اویند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دوگوهر همچون دو ایزد رقیب ازلی جلوه‌گر شده‌اند که در خارج از انسان وجود دارند و جهان درآغاز آفرینش در میان آندو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی به نحوی نظر زروانی‌ها را انعکاس میداد. درحالیکه خیر و شر درگاتا بصورت دو خصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در عقیدهٔ مانی هریک از خیر و شر مدبران حقیقی عالم پنداشته شده‌اند که هرکدام قلمرو خاص به خودش را دارد و پیروان خویش را به سوی آن میکشاند. تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده میشود، و آن اینکه مانی هم مثل زرتشت عقیده داشت که سرانجام خیر و نور به پیروزی نهائی خواهد رسید و شر با تمام جنودش برای همیشه از عالم زروان جدا خواهند شد. در اینجا نیز تفاوت زرتشت و مانی درآنست که زرتشت پیشبینی میکند که پس از پیروزی نهائی خیر و نور بر شر و ظلمت، سعادت مادی بشر به تحقق میرسد و ستم از جهان رخت برمیبندد و همه از نعمتهای روی زمین برخوردار میشوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق در سراسر گیتی حکمفرما خواهد شد؛ ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و دنیائی را میبیند، که چون دیگر دیو آز وجود ندارد کسی به خوراکیهای لذت‌آور وگوشت و زن و شراب تمایل پیدا نخواهد کرد و رغبت به لذتهای مادی از بین خواهد رفت و بشر درآسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن پس هیچ نیازی به مادیات دنیائی را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی

خواهد بود که بشر نه در این دنیا بلکه در عالم زروان بوده باشد.

درتعالیم گاتا وظیفهٔ انسان کاملا مشخص و فرجام او نیز در ارتباط باکردار و رفتارش قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی درگاتا به درستی تعریف شده است و انسان نیکسیرت میداند که باید از بدیها بپرهیزد و نیکی پیشه کند. در تعالیم گاتا کشاورزی، دامپروری، خانه‌سازی، آبادکردن شهر و روستا، کمک به همنوع، ایثار و فداکاری درراه سعادت دیگران، مبارزه بامفاسد اجتماعی، ... همهٔ اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی وخانه، ایجاد ناامنی، همه درردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و عذاب جاویدان اخروی هستند. ولی مانی در عین اینکه دزدی و بخل و قتل نفس و میگساری و جادوگری را در زمرهٔ محرمات قرار داد، بدی و نیکی را به درستی تعریف نکرد و نخستین ضرورت زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ بود را برای متقین تحریم کرد، و یک زهد خشک و خشن را که تمام لذات مادی اینجهانی را از انسان میگرفت تبلیغ نمود. از این نظر تعالیم مانی درست در جهت مقابل تعالیم زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بلکه در همه‌جا تأکیدش بر آبادکردن دنیا، توسعه دادن به کشاورزی و دامداری، و فراهم آوردن وسائل آسایش وآرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق میکرد که به استفادهٔ معقول و متعارف ازمادیات روی آورند وکاری کنند که همهٔ مردم روی زمین به همهٔ نعمتهای زمینی دسترسی داشته باشند وکسی از مردم جهان در محرومیت به سر نبرد.

عمل صالح نزد مانی در نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیات ارژنگ و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه میشد. اما درگاتای زرتشت، کار و تلاش بخاطر برخورداری بهتر از نعمتهای خدادادی، اساس عمل صالح را تشکیل میداد. دین مانی یک دین دنیاگریز وآرمانی و رؤیائی بود که با طبیعت و سرشت انسانها سازگاری نداشت. اما دین زرتشت یک دین دنیاساز بود و درآن کلیهٔ گرایشهای ذاتی انسان درنظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنانکه زرتشت تعلیم داده بود، جانشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی میخواست پرورش دهد، از برآوردن مأموریتی که به بشریت واگذار شده بود عاجز میماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بلکه هیچ توجهی به جهان نشان نمیداد؛ و همهٔ تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور میزد؛ او حتی شدیدا برروی خودداری مردان و زنان از زن گرفتن و شوهر کردن تأکید میکرد و مجرد زیستن را برترین فضیلت برای انسان می‌شمرد. او تعلیم میداد که تنها راه پالایش روح از ماده و ظلماتْ ترک دنیا و انزواگرائی و زهد و اجتناب از لذائذ است؛ و بدین

طریق میتوان سپاه شیطان را بی‌یاور و منزوی و ناتوان ساخته به شکست کشاند. پیروان مانی موظف بودند که حد اکثرِ ساعات شبانه‌روز را به نماز و نیایش و ذکر و وِردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به امور مادی و دنیائی دور نگاه دارند، و تا میتوانند روزه بگیرند و درگرسنگی بسر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس رابکشند و فقیرانه بزیند. او برای پیروانش مقررکرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگزارند و در نمازهایشان آیات ارژنگ را با صدای خوش و دلکش تلاوت کنند، و برای هرنمازی وضوی جداگانه بگیرند؛ و دائم در ذکر و تسبیح باشند. او همچنین مقررکرده بود که پیروانش سالی سی روز روزه بگیرند. ماه روزهٔ مانویان ماه بهمن بود. روزهٔ مانویان با سپیده دمان آغاز میشد و با غروب آفتاب به پایان میرسید. پیروان مانی همچنین وظیفه داشتند که در هرماه از یازده ماه دیگر سال را هفت روز روزه بگیرند.[1]

این پیامبرِ لذت‌ستیز و مبلغ فقر ودرد و رنج وانزواگرائی وگریز ازفعالیت و دنیاسازی ومخالف همسرگزینی برآن بود که با تأثیرگذاری برسلطهٔ سیاسی از این سلطه یک حکومت آرمانی و عدالتگرا و زهدپیشه بسازد و سلطهٔ دیو آز را برای همیشه ازجهان براندازد و قناعت مطلق را برجامعهٔ بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک آرمانگرای منفی‌باف بود که طبیعت بشری را ازیاد برده بود و خیال میکرد که با زُهد میشود بشر را ازطبیعت افزون‌طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را از میان برد. آنچه او میگفت به یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریانِ تمدن بشری بود.

بی‌تردید، گسترش عقیدهٔ مانی میتوانست کاری‌ترین ضربهٔ سیاسی را به دولت ایران و جامعهٔ ایرانی وارد سازد، و روحیهٔ سازندگی که لازمهٔ حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان بگیرد و دولت ساسانی را تا لبهٔ فروپاشی نهائی به پیش ببرد. هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاستسازان ایران متوجه این خطر در عقیدهٔ مانی بودند. هرچند که در زمان شاپور اول، به علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی درکشور، مانی همچنان آزادانه درشرق کشور به فعالیتهای تبلیغیش ادامه داد؛ ولی پس از شاپور مبارزهٔ همه‌جانبه‌ئی برضد او و تعالیمش به راه افتاد، مانی به قتل رسید و مانویان به شدت قلع و قمع شدند.

تشکیلات مانوی

مانی برای نشر عقائدش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را در پنج درجه تقسیم بندی کرده بود. نخستین درجه از پیروان او ۱۲ شاگردِ برجسته بودند که رأس هرم تشکیلاتی مانی را تشکیل میدادند. او به این ۱۲ تن لقب **فریشتگان** (فرهیختگان/ معصومان) داده بود. اینها کسانی

۱- الملل والنحل، ۲ / ۲۷۲-۲۷۳. الفهرست، ۵۱۶.

بودند که علم دین را بی‌واسطه از شخص مانی (یعنی از منبع وحی) دریافت میکردند، و بمثابهٔ خلفای مانی و رسولان او برای فعالیت در راه جلب پیرو بودند. در نظر پیروان مانی اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی به شمار میرفتند و آرای فقهی‌شان حجت به شمار میآمد.

ما نمیدانیم که انتخاب عدد ۱۲ برای مأموران طراز اولش را مانی تا چه حد در ارتباط با سنتهای ایرانی انجام داده است؛ ولی یک تصریح تاریخی به وجود دوازده نقیب (افسر) را ابتدا در نوشته‌های گزینوفون راجع به تشکیلات اداری شاهنشاهی هخامنشی درزمان کوروش بزرگ میبینیم.[۱] محققا این انتخاب مانی ریشه در عقائد دینی کهن بابلی داشته است که جهان مادی را میان دوازده خدا تقسیم کرده بودند به گونه‌ئی که هرکدام از آنها سی روز از سال را بر جهان حکومت میکردند. اینها همان دوازده خدائی بودند که در دورانی از تاریخ بر بروج دوازدهگانه اطلاق شد و نامهای بابلی کهن را برای همیشه حفظ کردند.[۲] ازاین انتخاب چنین برمیآید که مانی خودش را بصورت یک ذات والا مطرح کرده که دوازده ذات روحانی و معصوم احاطه‌اش کرده‌اند و در مجموع خود یک شکل زمینی از حکومت آسمانی اساطیر کلدانی و بابلی را بوجود آورده‌اند که مانی در مرکز آن واقع شده است.

بعد از خلیفگان دوازده‌گانه ۷۲ دوتن **ایسپسگان** (اولوالعلم) قرار میگرفتند، که شاگردان آن دوازده معصوم به شمار میرفتند و علم دین را از معصومان دوازدهگانه فراگرفته بودند. وظیفهٔ اینها سفر به دور دنیا برای تبلیغ آئین مانی بود. این عدد ۷۲ نیز بدون رابطه با اساطیر دینی بابل نبوده است. در مرحلهٔ پائینتر ازاینها ۳٦۰ خردمند قرار میگرفتند که **مهیستگان** (کلانتران) لقب داشتند. اینها افرادی بودند که میان مردم میزیستند و تبلیغ میکردند و در مراسم عبادی برای نمازگزاران ارژنگ میخواندند. تعداد اینها چنانکه میبینیم به عدد روزهای سال است و راه به اساطیر کهن میبرد. بقیهٔ مردم جهان که به تعالیم مانی گرویده بودند و زندگی عادی را میگذراندند دو طبقه بودند؛ یکی **گزیدگان** (اصفیا) که تعالیم مانی در قلبشان رسوخ یافته بود و پیروان عامی اورا تشکیل میدادند؛ دیگر **نیوشگان** (مستمعان) که تحت تأثیر مبلغان دین مانی درمراسم عبادی و سخنرانیها حاضر میشدند و به تلاوت ارژنگ گوش میدادند و مؤمنان بالقوه به شمار میرفتند.

اینها پنج طبقه بودند که چترمانی برسرشان گسترده بود و نجات‌یافتگان به حساب میآمدند.

۱- کوروشنامه، کتاب ۱، فصل۲، بند ۵ .

۲- عدد دوازده نزد اقوام سامی و آرامی معنای مقدسی داشت. چنانکه شمار رؤسای قبائل عبرانی که همراه موسا بودند، دوازده تا ذکر شده است (اسباط اثناعشر)؛ خلفای عیسا مسیح (حواریون) نیز دوازده تا بودند. در کلده یکی از ذوات آسمانی دوازده گانه تموز بود که طبق اساطیر بازمانده از دوران سومری، زمان پادشاهی و حکمرانیش در ماه تموز و ناظر بر ثمربخشی درختان (درخت خرما) بود. بنا بر یک اسطورهٔ کهن سومری، تموز زمانی به دست دشمنانش به قتل رسیده بود. از آن زمان در ماه تموز به عزا مینشستند و ده روز برای تموز زاری و ندبه میکردند و برسر و رویشان میزدند.

بهترینها درمیان این پنج طبقه معصومان دوازدهگانه (فریشتگان) یعنی جانشینان بلافصل مانی بودند که ازتمام تعلقات دنیائی بریده شده بودند، ازدواج نمیکردند، گوشت و غذاهای لذیذ نمیخوردند، باده نمینوشیدند، همواره در ذکر و نماز و روزه بودند، و روح خالص در جسم مادی تلقی میشدند و صفت **روحانی** داشتند.

جامعهٔ ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی بعنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازدهگانه در رأس هرم جا میگرفتند؛ کمر هرم را به ترتیب، دوطبقهٔ ایسپسگان و مهیستگان تشکیل میدادند؛ شالودهٔ هرم از طبقهٔ گزیدگان تشکیل میشد و قاعدهٔ هرم را نیوشگان و عوام میساختند که در مراحل نخستینِ طی طریق تقوا از هرگونه تکلیف شرعی آزاد بودند و محرمات شرعی مثل همسرگیری و خوردن گوشت حیوان برایشان مباح شناخته شده بود، ولی وقتی به مرحلهٔ بالاتر ارتقاء میبافتند موظف بودند که از این محرمات اجتناب کنند تا از آلایشها پالوده شوند. اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به زبان امروزین بیان کنیم چنین میشود: ۱- رهبر. ۲- شورای مرکزی. ۳- اعضاء. ٤- هواداران. ٥- دوستداران (سمپاتها).

تأثیر دین مانی

تعالیم مانی بر روی دولایه از مردم جامعه میتوانست بیشترین تأثیر را داشته باشد؛ یکی عناصر عصیانزدهٔ طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقهٔ خویش بیزار و ازآن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیلهئی برای ابراز انزجارشان نسبت به طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و درعین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به یک معنویت رستگاری بخش بودند که آنها را از قید و بندهای آزمندانهٔ طبقهٔ مرفه برهاند. شخص مانی ازاین دسته بود. دیگر عناصر محروم و سرکوبخورده و ستم‌کشیدهٔ جامعه که از دستیابی به هرگونه سعادت اینجهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان ستمگر خویش در دل داشتند. اینها از طرفی میتوانستند با روی آوردن به زهد خشک مانی رفاه و آسایش اربابان را به استهزاء بگیرند و بدینوسیله کینه‌های خفته دردرون خود را به نحوی کاهش دهند؛ و ازطرف دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون عمر عاریتی انسان زودگذر است، سعادت و شقاوت نیز عاریتی وگذرا است، و انسان میتواند در این سرای سپنجی هر دردی را به نحوی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و درپی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دولایه را میتوان در پیگیری خط سیرگسترش عقائد مانی در جوامع خاورمیانه یافت. لایهٔ نخست سرانجام درتعالیم مانی یک تصوف اشراقی را کشف کرد و پس ازاو تحولاتی درآن ایجاد

کرده آنرا بصورت یک مکتب پرداخت و پیروی کرد. همین خط فکر را اگر دنبال کنیم به تصوف اشراقی قرنهای چهارم هجری به بعد در خاورمیانه بخصوص در ایران میرسیم، و رد پای شاگردان مانی را به وضوح در آن میابیم. لایهٔ دوم پس از مانی به یک زهد خشک و پوچ رسید که جز محرومیت فردی هیچ اثری را در زندگی فرد و جامعه نداشت. رد پای این زهد را نیز میتوانیم در تصوف قرنهای دوم هجری به بعد در خاورمیانه، بخصوص در تصوف بصره و شرق خراسان بیابیم.

مانی ابتدا تعالیمش را به زبان پهلوی نگاشته بود وکتاب شاپورگان را که به شاهنشاه تقدیم داشت به زبان پهلوی بود. ولی چونکه پیروان او عمدتا آرامی و سریانی بودند بعدتر تعالیمش را به زبان سریانی تحریر کرد و نوشته‌هایش را برای آنکه به اذهان عوام نزدیک کند با تصاویر آراست. ابن‌الندیم مینویسد که مانی هفت کتاب نوشته بود، که یکی از آنها به زبان فارسی و بقیه همه به زبان سریانی بود. نام این کتابها را ابن‌الندیم چنین ذکر کرده است: ۱- شاپورگان، ۲- سِفرُالأسفار (مادر کتابها)، ۳- سِفرُالجبابره (کتابِ زورگویان)، ٤- سِفرُ الأحیاء (کتابِ زندگان)، ٥- فرائضُ المُحبّین (وظایف دوستداران)، ٦- فرائضُ المستمعین (وظائف شنوندگان)، ۷- پراگماتیا (عباداتِ عملی).[۱]

این نوشته‌ها را رسولان مانی در نقاط مختلف جهان ازترکستان چین گرفته تا آسیای میانه و شام و مصر انتشار دادند، و در هرکدام از اقوام به زبان مردم آن قوم ترجمه کردند. تعالیم مانی در میان آرامیهای عراق و در شام و مصر نقش بسیار مؤثری را در تحول بخشیدن به افکار دینی ایفا کرد. نشانه‌هائی دردست است که درقرن سوم و اوائل قرن چهارم بخشهای بزرگی از ملتهای مصر و شام ازدین مانی پیروی میکردند، درحالی که هنوز مسیحیت در این سرزمینها چندان گسترشی نیافته بود. مکتب مانی در قرنهای سوم و چهارم سرسخت‌ترین رقیب مسیحیت در خاورمیانه به شمار میرفت، به گونه‌ئی که تا نیمهٔ قرن چهارمْ مسیحیت دربرابر مانویت مجال فعالیت نداشت. ولی از هنگامی که مسیحیت بعنوان دین رسمی امپراطوری روم مطرح شد، مانویت در آسیای صغیر و شام و مصر زیر فشار گروههای جهادگرِ مورد حمایتِ دولت روم تضعیف شد و ازصحنهٔ اجتماعی کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنانِ مانی را تکرار کند. از آنجا که دین مانی یک دین ایرانی بود، طبیعی بود که سیاستسازان دولت روم به آن به عنوان یک دین سیاسی بنگرند و با آن مبارزه کنند. دین مانی در مصر و شام و آسیای صغیر، هم از طرف دستگاه منسجم تبلیغاتیِ مسیحیان تحت تعقیب شدید قرار داشت، و هم دستگاه سیاستساز روم همواره مانویان را سرکوب میکرد و ازمیان می‌بُرد. ازنیمهٔ قرن چهارم به بعد تصفیه‌های جسدی برنامه‌ریزی شده در سرزمینهای امپراطوری روم دنبال شد، و مانویان

۱- الفهرست، ۵۱۹.

به اتهام هوادار ایران، دوستدار بیگانه، و خائن به وطن سرکوب و نابود شدند. اینکه دین مانی با وجود همهٔ گستردگی که در مصر و آسیای صغیر و شام حاصل کرد خیلی زود جایش را به مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب همه‌جانبه از مانویان در این سرزمینها بود.

در عین حالی که پیروان مانی در این سرزمینها تحت فشارهای شدید مجبور به ترک دین شدند، تعالیم مانی به نوبهٔ خود در سوق دادن جماعات بشری این بخش از آسیای غربی به سوی مسیحیت سهم عمده ایفا کرد. زیرا درتعالیم مانی برای مسیح و تثلیث مسیحیت جای خاصی وجود داشت و به عیسا یک تقدس آسمانی بیش ازآنچه که در میان مسیحیان شناخته شده بود میبخشید. علاوه برآن، مانی به تکرار تأکید کرده بود که او همان منجی موعود است که عیسا مسیح بشارتش را داده بوده است. این گفته میتوانست به نوبهٔ خود بعنوان ابزار تبلیغی کارآمدی برای اثبات حقانیت دین مسیح در اختیار مبلغان مسیحی قرار گیرد، و درمیان سرکوب مانویان در زمینهای امپراطوری روم بسیاری از جماعاتی که تحت تأثیر زهد مانی قرار داشتند را به سوی مسیحیت بکشاند. ولی همان مانویانی که به اجبار به دین مسیح درآورده میشدند عقائد و دانسته‌هایشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن آئین مسیحیت بصورتی که امروز هست نقش بسیار مؤثری ایفا کرد.

هرچند که مانویت در غرب آسیا تا اوائل قرن پنجم جایش را به مسیحیت داد و ازآن پس در آسیای صغیر و مصر و شام هیچ نامی ازآن برجا نماند؛ ولی این آئین در ترکستان و سُغد که ازنظر سنتی مرکز فعالیتهای بودائیان بود چند قرن ماندگار شد؛ و با ظهور مزدک تأثیرات بسیاری از تعالیم مزدک گرفت و تحولات نوینی پذیرفته به عرفان زرتشت و مردمگرائی مزدکی نزدیک گشت و قرنها در جوامع ایرانی و همچنین در میان ترکان ناحیهٔ سیحون به زندگی ادامه داد. در قرن دوم هجری با ورود اسلام بعنوان آئین نوین به این منطقه، مانویت نوین که در مجموع خویش آمیزه‌ئی بود از آئینهای مزدکی و مانوی با همهٔ ارزشها و سنتهایش وارد اسلام شد، و مانویانی که مسلمان شده بودند مکتب نوینی را در خراسان و عراق به وجود آوردند که چیزی جز مانویت در لباس اسلام نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به نام «زندقه» شهرت یافت. بدینگونه مانویت نوین ازآن پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن اسلامی سهمی به سزا ایفا کرده به زودی مکتب دیگری نیز که به نام تصوف میشناسیم را شکل داد.